

# یاران آسمانی

از: مسلم آژ



"غلامرضا هلالی" که از رزمندگان و جانبازان جنگ تحمیلی است در سال ۱۳۴۳ در شهرستان مراغه به دنیا آمد. با شروع تابستان سال ۱۳۶۳ راهی جبهه‌های جنگ شد و حدود ۵۴ ماه در نبرد با دشمن متجاوز یعنی شرکت کرد. غلامرضا همراه با دو برادر دیگرش دوشادوش رزمندگان لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات‌های مختلف شرکت کرد و در این گفت و گو خاطرات خود را از حضور در جبهه‌های جنگ اینگونه برایمان بازگو کرد...

## اینجا ماندنی شدیم

سال ۱۳۶۷ که از راه رسید فرماندهی لشکر عاشورا از مسئولین گردان امیرالمومنین (ع) خواست نیروها را آماده ماموریت جدیدی کند تا در ارتفاعات گوجار در خط پدافندی مستقر شوند.

قبل از رفتن نیروها به منطقه، من که مسئولیت یکی از دسته‌های "گروهان دو" را عهده‌دار بودم، همراه با دیگر نیروهای کادر گردان راهی شهر بانه شدید و بعد از عبور از رودخانه مرزی در نزدیکی "شهر ماووت" در کردستان عراق به موقعیت بنی هاشم رفتم.

فرمانده گردان چند ساعتی در بالای ارتفاع گوجار توضیحاتی درباره خط پدافندی داد و فرماندهان گروهان و دسته‌ها را نسبت به مواضع و خطوط مقدم دشمن یعنی توجیه کرد.

آن روز راه‌رگز فراموش نمی‌کنم چون در آن چند ساعتی که ارتفاع گوجار بودیم، "سهراب حسین نژاد" معاون گروهان یک‌نمی‌دانم چه دید که روبه من کرد و گفت: برای همیشه در اینجا ماندنی شدید و هیچکس سراغی از ما نخواهد گرفت!

این سخنان سهراب سالیان سال است که ذهنم را درگیر کرده و تاکنون نتوانسته‌ام جوابی برای آن پیدا کنم. به شهر دزفول و یادگان شهید باکری باز گشتیم و بعد از تجهیز و آماده کردن رزمندگان گردان سوار بر خودروها راهی اردوگاه بنی هاشم در نزدیکی "شهر ماووت" عراق شدید.

نیروها را به دامنه ارتفاعات گوجار و به موقعیت آزمایش "بردیم که مقر نیروهای گردان بود و چند کیلومتری با خط مقدم فاصله داشت. یکی از گروهانها در "شماره گوجار" قرار گرفتند و نیروهای گروهان دیگر در سنگرهای بالای "تپه اصغری" مستقر شدند و سومین گروهان هم به عنوان احتیاط آن دو گروهان در موقعیت آزمایش به حالت آماده باش به سر می‌برد.

تپه اصغری در دامنه ارتفاعات گوجار قرار داشت و نیروهای دشمن در بالای ارتفاع الاغلو مستقر بودند و دیدبانها هر روز گزارش جدیدی

از نقل و انتقال خودروهایی زرهی و رفت و آمدهای پر شمار نیروهای دشمن می‌دادند و در غروب یکی از آخرین روزهای خرداد ماه بود که گلوله‌های توپ و خمپاره دشمن روانه مواضع رزمندگان در تپه اصغری شد و هر لحظه بر تعداد این حملات افزوده می‌شد. آن شب در سنگرها در میان بارانی از گلوله که فرود می‌آمد تا صبح بیدار ماندیم و هوا که روشن شد، بر شدت گلوله باران توپخانه ارتش صدام افزوده شد و ما از بالای تپه اصغری، شیار گوجار را به خوبی می‌دیدیم و از وضعیت "سهراب حسین نژاد" و دیگر نیروهای گروهان یک که در آنجا مستقر بودند بیشتر نگران و مضطرب می‌شدیم، گویی نیروهای بعضی می‌کوشیدند شیار گوجار را شخم بزنند و صخره‌ها و تخته سنگهای داخل آن را زیر و رو کنند و دیگر آمیدی به زنده ماندن آنها و رهایی از این جهنم آتش و انفجار نداشتیم.

در این میان هم نیروهای پیاده دشمن پیشروی به سوی مواضع رزمندگان را آغاز کرده بودند و هر لحظه بر تعدادشان افزوده می‌شد که ناگهان نگاهم به پایین تپه افتاد که چند رزمنده از گروهان یک از راه باریکی که از میان درختان می‌گذشت از طرف شیار گوجار می‌کوشند به بالای تپه اصغری برسند. آنها خسته و آشفته بودند و "حسن جمادی" از تشنگی و عطش زبان و گلویش خشک شده بود و زبانش در دهان نمی‌چرخید و قادر به حرف زدن نبود.

به سرعت دبه آبی را که در زیر آفتاب داغ شده بود به او دادم و از شدت تشنگی دبه را بالای سر آورد و همچنان که مشغول خوردن آب شد، کمی که حالش بهتر شد و با بغضی در گلو مانده از نزدیک شدن دشمن و شهادت تعدادی از دوستان و همزمانش گفت که مظلومانه در شیار گوجار آسمانی شدند.

گلوله باران مواضع رزمندگان همچنان ادامه داشت و نیروهای دشمن با تصرف ارتفاعات گوجار به پیشروی و محاصره شیار گوجار و تپه اصغری ادامه می‌دادند و هر لحظه محاصره رزمندگان گردان امیرالمومنین (ع) تنگتر می‌شد.

"علی پورصادق" فرمانده گروهان دوازدهم خواست نیروهای دسته را آماده کنم تا شاید بتوان به کمک رزمندگانی که در شیار گوجار آمیدی به زنده ماندنشان بود، برویم و از تصرف شیار به دست نیروهای بعضی جلوگیری کنیم.

ما هم در حال آماده شدن و حرکت به سوی شیار گوجار بودیم که "بهمن جم" از دوستان صمیمی که همیشه در روزهای سخت و دشوار یار و یاورم بود، از من خواست با دقت بیشتر اطراف را بررسی کنم و زیر نظر بگیرم.

حق با او بود، چرا که بعد از تصرف ارتفاعات گوجار توسط نیروهای دشمن، بیشتر از گذشته در دید و تیررس آنها بودیم و قبل از رسیدن به شیار گوجار نیروهای بعضی آنجا راهم تصرف می‌کردند و رفتن ما باعث تلفات و قلع و قمع نیروها می‌شد.

نظرات بهمن جم را با فرمانده گروهان در میان گذاشتم و او در آن شرایط سخت و بحرانی که هر لحظه نیروهای دشمن به مواضع رزمندگان نزدیک می‌شدند، از این تصمیم صرف نظر کرد و از من خواست تا نیروها را به پایین تپه و به سمت موقعیت آزمایش حرکت دهیم.

پورصادق و چند فرمانده دیگر همراه با نادر نیرومند فیاض و سه چهار نیروی قدیمی، همچنان در بالای تپه اصغری مانده بودند و با شلیک گلوله‌های تیربار دوشکا و آرپی جی از حرکت دشمن به سمت بالای تپه جلوگیری می‌کردند.



قبل از عزیمت به ارتفاعات گوجار؛ هلالی در جمع همزمان و شهیدان احمد صلاحی و حسن جمادی